

## ماهیت توکیل و تاثیر فوت یکی از وکلاء در قوام عقد وکالت

رضا رنجبر<sup>۱</sup>

(تاریخ دریافت مقاله: ۹۵/۹/۷ - تاریخ پذیرش مقاله: ۹۶/۹/۲۵)

### چکیده

سؤال مهم مطرح در عرصه‌ی وکالت این است که در صورت فوت یکی از وکلای انتخابی توسط موکل یا وکیل، وکالت بقیه وکلاء به فوت خود باقی است یا وکالت آنها منفسخ می‌گردد؟ برای پاسخ دادن به این سؤال ابتدا درباره‌ی عقد یا ایقاع بودن عمل حقوقی وکالت (ماهیت)، آراء و استدلال‌ات مربوطه آورده شده و سپس نظرات و استدلال‌ات مربوط به علت انفساخ وکالت با مرگ یکی از طرفین عقد وکالت و انحلال نمایندگی در اثر ورشکستگی شخص حقوقی در عرصه حقوق تجارت را به بحث گذاشته و نهایتاً عدم تاثیر فوت یکی از وکلای پیشین در سایر وکالتها در صورتی که وکیل جدید، وکیل موکل اول باشد، به عنوان نظر برگزیده انتخاب شده است.

**کلید واژه‌ها:** انفساخ، ایقاع، جایز، عقد، وکالت

۱. استادیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه آزاد اسلامی تبریز؛

Email: r\_ranjbar4@yahoo.com

**مقدمه**

با توجه به اینکه انسان مدنی‌الطبع است و برای رفع احتیاجات خود به تعاون و کمک هم‌نوعان خود نیاز دارد، لذا در بهره‌مندی از موهبت‌های الهی و طبیعی و برای پیشرفت در زندگی اجتماعی ناگزیر از سپردن بعضی از امور به هم‌نوعان خود است. گاهی این امر با اعطای وکالت و گاهی با عقد مضاربه و ... محقق می‌شود. در تشکیل این اعمال حقوقی گاهی انگیزه اصلی دادن اذن و نیابت بوده و گاهی انتقال مالکیت یا اباحه عمده هدف می‌باشد.

وکالت در این میان از جهات مختلف اهمیت زیادی پیدا می‌کند. در جوامع بشری، اشخاص برای انجام کاری یا انجام اعمال حقوقی از قبیل فروش یا اجاره و یا ... به یکدیگر نیابت و وکالت می‌دهند و در ضمن آن، حق توکیل نیز اعطاء می‌نمایند و چه بسا در اثنای اعطای این حق توکیل به چندین نفر در طول زمان، ممکن است یکی از وکلای انتخابی فوت نماید و این سؤال به ذهن متبادر می‌شود که با فوت یک یا چند نفر از وکلایی که از نظر ترتیب ایادی در مرتبه میانی قرار گرفته‌اند وکالت‌های دیگر بالاخص وکالت اخیر چه سرنوشتی پیدا می‌کند؟ این بحث در جامعه کنونی مخصوصاً در مورد احقاق حق و حقوق (همچون سهم مالکانه) از اشخاص حقیقی و حقوقی، من جمله مواردی که تملک ملک یا اموال کسی از سوی دولت انجام گرفته بیشتر مطرح بوده و از اهمیت قابل توجهی برخوردار می‌باشد. لذا این ضرورت نویسنده را واداشت تا از زاویه‌ای دیگر عقد وکالت و فلسفه انفساخ آن (جایز بودن) به سبب فوت را مورد نقد و بررسی قرار دهد.

**– پیشینه تحقیق**

وکالت در فقه اسلامی به عنوان یکی از ابواب فقهی از صدر اسلام مطرح بوده است. ابی عبد الله المصعب بن عبد الله المصعب الزبیری (۱۵۶-۲۳۶هـ) در صفحه ۲۶ کتاب خویش بنام «نسب قریش» اشاره به ماجرای می‌کند که بیانگر موضوع سابقه وکالت در دعاوی در صدر اسلام است. او می‌نویسد: «میان حسان بن ثابت شاعر رسول الله (ص) و بعضی از مردم نزاعی در گرفت. برای قضاوت نزد عثمان بن عفان رفتند و عثمان علیه حسان دادرسی نمود. حسان پیش عبد الله بن عباس آمد موضوع شکایت را نزد او مطرح کرد. ابن عباس گفت: حق با تو است ولی در نحوه استدلال اشتباه کرده‌ای. اکنون با من بیا. با او پیش عثمان رفت. ابن عباس در باره حقانیت حسان احتجاج و استدلال کرد تا اینکه حقیقت بر عثمان آشکار شد و به نفع حسان بن ثابت رای صادر نمود.

در باره تاثیر فوت وکیل وسط از میان وکلای متعدد طولی علامه حلی فقیه قرن ۷ و ۸ هجری قمری موضوع را در کتاب تحریر الاحکام به بحث گذاشته است که در ادامه به تفصیل در این باره بحث خواهد شد. [۱۶، ص ۳۱]

### ۱- وکالت عقد یا ایقاع؟

وکالت در لغت به نیابت، خلافت، جانشینی، واگذاری و اجرای کاری از جانب کسی معنی شده است. [۲۰، ذیل ماده وکالت] «وِکَالَةٌ» هم با فتح و هم با کسر واو اسمی از فعل وکّل باب تفعیل می‌باشد. [۳، ص ۷۳۶؛ ۲۴، ص ۴۹۴] و برخی از اهل لغت آن را اسمی از فعل توکّل (باب تفعّل) دانسته‌اند. [۲۹، ص ۴۰۵؛ و ۴۴، ص ۷۸۵]

تعریف اصطلاحی وکالت از معنای لغوی خود دور نمانده و در یکی از قدیمی‌ترین کتاب‌های فقهی شیعه وکالت به تفویض امر به دیگری بر وجه خاص اطلاق شده است. [۲۱، ص ۲۸۲] از زمان محقق حلی به بعد، مشهور فقهاء وکالت را به «استنابة فی التصرف» یعنی انتخاب نماینده برای تصرف تعریف کرده و علی‌رغم این تعریف آن را جزو عقود می‌دانند. [۳۸، ص ۱۵۱ و ۱۷، ص ۵ و ۲۷، ج ۱۶، ص ۵۳۸ و ۲۸، ص ۱۵۹] از آنجا که عقود مانند مضاربه، مساقات و مزارعه تحت تعریف فوق‌الذکر قرار می‌گیرند، زیرا در این موارد عامل از طرف دیگری و به نیابت از او اجازه تصرف در مالش را پیدا می‌کند. برای برطرف شدن اشکال بالا شهید ثانی به طور صریح و صاحب جواهر به طور ضمنی قید «بالذات» را به تعریف اضافه می‌کنند چه استنا به در تصرف در موارد مزبور ذاتی نیست. [۹، ص ۳۶۷ همچنین ۴۲، ص ۳۴۷].

یکی از اندیشمندان معاصر عرصه حقوق، به دلیل تعریف مذکور (استنابة) که نوعی تفویض اختیار است، وکالت را غنی از قبول وکیل و در نتیجه آن را ایقاع دانسته است. [۸، ص ۴۲۵] ولی علی‌رغم نظر مشهور مذکور برخی از فقهاء و محققان جوهر اصلی وکالت را دادن اذن و نیابت برای تصرف نمی‌دانند، بلکه وکالت را اعطای سلطه به دیگران می‌دانند. «اما حقیقت وکالت عبارت است از عقدی که سبب اعطای سلطه به دیگری برای تصرف در چیزی می‌شود به شرط اینکه خود اعطاکننده سلطه، حق تصرف در آن را داشته است.» [۴۳، ص ۵] ایشان اثر تعریف فوق را عقد بودن وکالت دانسته و از کتاب قرآن برای آن معنا و جوهر اصلی شاهد آورده است، از قبیل «و هو علی کلّ شیء وکیل» (زمر، ۶۲ و انعام، ۱۰۲) و «حسبنا الله و نعم الوکیل» (آل عمران، ۱۷۳) و

«علیه توکلنا» (ملک، ۲۹) و «فقد وکلنا بها قوماً لیسوا بها کافرین» (انعام، ۸۹) که سلطه عام برای خداوند بوده و سلطه خاص و محدود برای غیر خدا می‌باشد. این فقها دلیل عقد بودن وکالت را به تعریف فوق (اعطای سلطه) استناد داده و گفته‌اند: «هیچ کس را نمی‌توان به طور قهری و اکراهی، مسلط بر امری ساخت، بلکه باید از روی اختیار این سلطه را قبول کند.

چنین فقهایی معتقدند که اگر جوهر وکالت، تنها دادن اذن برای تصرف و مباح کردن آن تصرف باشد، می‌بایست وکالت در شمار ایقاعات قرار گیرد و نیازی به قبول نباشد. چنانکه یکی از فقهای قرن ۱۳ هج بعد از تعریف وکالت به «انتخاب نماینده برای تصرف»، آن را از ایقاعات دانسته که نیازی به قبول ندارد. [۴۵، ص ۱۱۹] البته ایشان صراحتاً بیان می‌دارد که «نظریه‌ی برتر این نظریه است که، وکالت از جمله عقود نبوده و قبول در آن شرط نیست». [همان] قانون مدنی ایران در ماده ۶۵۶ به پیروی از نظر مشهور در فقه، وکالت را عقد دانسته و بیان کرده: «وکالت عقدی است که به موجب آن یکی از طرفین طرف دیگر را برای انجام امری نایب خود می‌نماید.» قانون‌گذار در ماده ۶۵۷ همان قانون برای دفع هر گونه شک و تردید نسبت به عقد بودن وکالت تصریح نموده که «تحقق وکالت منوط به قبول وکیل است».

با توجه به مطالب فوق اگر وکالت را اعطای نیابت ارادی به وکیل بدانیم که در محدوده اختیارات تفویض شده می‌تواند اعمال حقوقی و غیرحقوقی معینی را به نام و به حساب موکل انجام دهد، در این صورت باید وکالت را از جمله عقود اذنی به حساب آورد. زیرا موکل با دادن اذن تمام مسئولیت‌های مربوط به آثار اذن خود را می‌پذیرد و خود را پایبند به اعمالی که وکیل او انجام داده می‌داند. پس اثر مستقیم عقد وکالت اذن بوده ولی تعهد موکل از آثار اذن می‌باشد نه اثر مستقیم عقد وکالت. [۳۳، ص ۱۱۲] از سوی دیگر بنا بر اجماع فقهاء، وکالت از جمله عقود جایز بوده که هر یک از طرفین هر وقت که بخواهد می‌تواند عقد را فسخ نماید. (موکل وکیل را عزل نماید یا خود وکیل استعفاء دهد). [۱۳، ص ۴۰۹]

## ۲- انحلال عقد وکالت

با دقت در فلسفه‌ی جایز بودن عقد وکالت و همچنین با توجه به اینکه عقد وکالت، بر مبنای اعتماد به شخصیت طرفین منعقد می‌گردد، فلذا طبیعی است که هر کدام از طرفین هر وقت که بخواهد، بتواند آن را فسخ نماید.

قانون مدنی انحلال و مرتفع شدن عقد را در دو بخش فسخ و انفساخ مطرح کرده و در ماده ۶۷۸ سه عامل را سبب مرتفع شدن عقد وکالت مطرح کرده است:

(۱) به عزل موکل (۲) به استعفای وکیل (۳) به موت یا به جنون وکیل یا موکل.

البته در فقه امامیه اِغْمَاء وکیل یا موکل نیز در زمره عوامل انحلال وکالت ذکر شده است. [۳۸، ص ۱۵۲]

با توجه به اینکه موضوع تحقیق حاضر بیشتر مربوط به تأثیر موت احد طرفین وکالت می‌باشد، لذا ذیلاً به موضوع اصلی یعنی فوت یکی از طرفین و تأثیر آن در عقد وکالت می‌پردازیم.

## ۲-۱- انحلال عقد وکالت به سبب موت

در خصوص فوت وکیل چندان محلی برای بحث در مورد تداوم عقد وکالت نیست زیرا قوام و تداوم وکالت قائم به وجود و بقای وکیل می‌باشد و آنچه مورد بحث قرار می‌گیرد، موت موکل است.

در انعقاد و تشکیل عقود لازم و عقود جایز، زنده بودن و اهلیت داشتن از شرایط اساسی انعقاد یا نفوذ هر قرارداد می‌باشد. چرا که مردگان شخصیت حقوقی و توان اراده و قصد ندارند. ولی وقتی عقدی توسط شخص یا اشخاص زنده منعقد گردید، فوت او در عقد لازم قبلی خللی وارد نمی‌سازد مگر اینکه از ابتداء شخص و شخصیت طرف سبب اصلی وجود و یا ابقاء عقد باشد. این قاعده در خصوص عقود جایز با استدلالات متفاوت رعایت نمی‌شود و اکثر فقهاء و دانشمندان در انفساخ عقد جایز به سبب موت احد طرفین متفق القول هستند ولی در توجیه دلیل انفساخ اختلاف نظر دارند. دلیل استفاده از واژه «اکثر» این است که در بین فقهاء و علمای حقوق افرادی هر چند در اقلیت وجود دارند که موت را سبب انحلال و انفساخ وکالت یا عقود جایز نمی‌دانند که در ادامه مطالب به آن اشاره خواهد شد.

## ۲-۲- استدلالات مربوط به دلیل انفساخ عقد وکالت به سبب فوت

برخی از فقهاء یکی از اسباب انفساخ وکالت را فوت موکل دانسته و برای علت انفساخ به دلایلی استناد کرده‌اند که در زیر به آنها اشاره می‌شود:

### ۲-۲-۱) انتقال تمام اموال موکل به ورثه و از بین رفتن موضوع وکالت

از جمله استدلالاتی که برای انفساخ عقد وکالت به سبب موت موکل آورده‌اند این است که با فوت موکل تمام اموال او به صورت قهری به ورثه او منتقل می‌شود و با انتقال اموال، دیگر موضوعی برای وکالت و تداوم آن باقی نمی‌ماند. این استدلال در کتب فقهی به بعضی از فقهاء نسبت داده شده ولی قائلی برای آن معرفی نشده است. [۴۲، ص ۳۶۰، همچنین ۴۵، ص ۱۲۴، همچنین ۱۹، ص ۳۵۲، همچنین ۳۱، ص ۲۴۸]

بدیهی است که استدلال فوق دارای اشکال بوده و آن اینکه امکان باقی ماندن مالی از اموال موکل در حکم مال خودش وجود دارد مثل ثلث اموالش. اشکال دیگر اینکه حتی در بعضی موارد فروش اموال موکل را نسبت به مازاد بر ثلث نیز نافذ دانسته‌اند و آن در صورتی است که به ثمن‌المثل بفروشد و اشکال سوم اینکه اگر مبنا انتقال مال به ورثه باشد نباید وکالت منفسخ و منحل دانسته شود بلکه باید آن غیرنافذ و منوط به اذن ورثه تلقی شود چرا که عدم نفوذ با انفساخ کاملاً متفاوت است.

### ۲-۲-۲) جایز بودن وکالت

استدلال دیگری که فقهاء و بعداً علمای حقوق برای انحلال وکالت به سبب موت احد طرفین مطرح کرده‌اند، جایز بودن عقد وکالت می‌باشد. به عبارت دیگر با استناد به قاعده کلی، مبنی بر انحلال عقد جایز به موت یا جنون یا سفه یکی از عاقدین، وکالت را هم که یکی از مصادیق عقود جایز محسوب می‌شود، حکم به انفساخ آن صادر می‌شود. ماده ۹۵۴ قانون مدنی نیز بیان می‌کند که: «کلیه عقود جایزه به موت احد طرفین منفسخ می‌شود...». در توجیه این نظریه آورده‌اند که قانونگذار لازم دیده که امکان برهم زدن عقد برای هر یک از دو طرف تأمین باشد و التزامی از آن برنخیزد. از طرف دیگر این امکان تا زمانی که دو طرف زنده هستند وجود دارد، ولی با مرگ از بین می‌رود. زیرا فسخ یا رجوع از یک عمل حقوقی ارادی است که انشاء آن توسط طرف مرده غیرممکن است.

همچنین اکثر فقهای مذهب حنفی همین دلیل را مطرح کرده‌اند. آنها در استدلال برای بطلان [انفساخ] عقد وکالت به دلیل غیرلازم بودن تمسک جستند؛ و اکثر آنها با یک عبارت این سخن را درمورد فوت و جنون و ارتداد موکل، تکرار نموده‌اند و آن اینکه: «و وکالت با فوت و جنون دائمی موکل و پناهنده شدن او درحال ارتداد به کشور در حال جنگ با مسلمانان، منفسخ و باطل می‌شود زیرا وکالت کردن، تصرف جائز

(غیرلازم) است پس برای استمرار و ادامه آن بعد از جنون و فوت همان احکامی حاکم است که در حالت اولیه و آغازین آن لازم و ضروری بود و چه بسا به سبب عارض شدن این موانع وکالت باطل و منفسخ گردد». درباره موت وکیل نیز همین جمله را تکرار کرده‌اند که: «و هرگاه وکیل بمیرد یا بطور دائم دیوانه شود، وکالت باطل و منفسخ می‌گردد زیرا بعد از جنون و فوت، امور او صحیح و قابل تصور نیست». [۳۰، صص ۱۵۲ و ۱۵۳ همچنین نک: به ۱۴، ص ۱۷۸ و ۲۲، ص ۱۸۸]

این استدلال در تمامی عقود جایز، به دشوار قابل استناد می‌باشد. زیرا اگر چنین بود، نباید به موکل اجازه داده می‌شد که حق عزل وکیل را خود سلب کند و در سایه عقدی لازم پیمان جایز را از انحلال مصون دارد. از دیگر سو، صرف جایز بودن دلیل فراگیر بلانقص نمی‌باشد. چرا که عقد هبه که جزء عقود جایز است علاوه بر اینکه به موت احد طرفین منفسخ نمی‌شود بلکه لازم می‌گردد. به نظر می‌رسد این دلیل قبل از اینکه دلیل باشد تکرار مدعا است، چرا که در پاسخ علت انفساخ عقود جایز، جایز بودن عقد را دلیل معرفی می‌کند.

### ۲-۲-۲- نیابتی بودن عقد وکالت

هر عقد جایز، مقتضی استنابه (از سوی یک طرف عقد که اذن در تصرف مال خود را به طرف دیگر می‌دهد) و نیابت (که محصول آن اذن است) می‌باشد. و چون نیابت، امری مستمر است بنابراین باید اهلیت منوب‌عنه، در طول مدت نیابت، وجود داشته باشد و با مرگ و جنون آن استمرار قطع می‌شود. چرا که خود او در مورد موضوع وکالت (مأذون‌فیه) حق اقدام ندارد تا به طرف، به موجب نیابت، حق اقدام و تصرف بدهد. در نقد استدلال فوق به اختصار باید گفت:

الف) نیابت مفهومی مجمل بوده که نص و عرف تحدید و تعریف‌کننده آن نیست. لذا باید به قدر متیقن اکتفا کرد. قدر متیقن موردی است که مأذون در تصرف، صرفاً به نفع اذن دهنده تصرف کند (نه به نفع اذن گیرنده و نه به نفع هر دو). در نتیجه در عاریه نیابت وجود ندارد چون مستعیر به نفع خود تصرف می‌کند نه به نفع معیر.

در عقد مضاربه، عامل مضارب به حسب قرارداد، در مال القراض به نفع خود و مالک تصرف می‌کند که نمی‌توان به آن، نیابت در تصرف اطلاق نمود. (از این رو اختلاف بسیاری است که آیا مضاربه توکیل است یا نه؟)

ب) رابطه اذن و نیابت، ثابت نشده است؛ در عقد سکنی، عمری و رقبی اذن هست ولی کسی قائل به تصرف مباح‌له به نیابت از مالک نشده است.

ج) رابطه اذن در عقود، با جایز بودن نیز، ثابت نشده است در حالیکه عکس آن محرز است. زیرا در عقد سکنی، عمری و رقبی اذن در تصرف داده می‌شود و حال اینکه این عقود لازم می‌باشند.

د) استمرار نیابت را ناشی از استمرار اذن دانسته‌اند و حال آنکه استمرار اذن محرز نیست. ثمره اذن، اعطای اختیار در تصرف است، این اختیار مستمر است اما لازمه استمرار این اختیار، استمرار اذن نیست. [۱۱، صص ۱۳۴ و ۱۳۵]

## ۲-۲-۴- از دست دادن اهلیت تکلیف و تصرف

در آراء برخی از فقهای امامیه و اهل تسنن انحلال عقد جایز با موت و جنون، به دلیل از دست دادن اهلیت تکلیف و اهلیت تصرف می‌باشد. علاءالدین کاسانی فقیه حنفی مذهب، فصلی را به این عنوان اختصاص داده که: «فصل: و اما بیان مواردی که وکیل به سبب آن از امر وکالت خارج می‌شود». او در ضمن شمارش عوامل زوال اختیارات وکیل، در مورد موت وکیل می‌نویسد: «... و از جمله آن موارد، فوت وکیل است، زیرا مرگ مبطل اهلیت تصرف است...» در ادامه مطلبی را درباره‌ی فوت موکل می‌آورد با این عبارت که «... و از جمله آن موارد، فوت موکل است، زیرا توکیل با دستور موکل است در حالی که اهلیت صدور دستور به سبب فوت او از بین رفته است، پس وکالت منفسخ و باطل می‌گردد چه وکیل به فوت موکل عالم باشد و چه نباشد». [۳۵، ص ۳۸]

فقیه شافعی مذهب به نام شمس‌الدین محمد بن احمد الخطیب الشربینی الشافعی، در اثر فقهی خود به این استدلال تمسک نموده که: «هر کدام از طرفین وکالت که به سبب فوت یا جنون از اهلیت تصرف خارج می‌شوند، وکیل نیز منعزل می‌گردد. البته بنا به قول صحیح‌تر، اغماء نیز چنین است.» در ادامه شارح توضیح می‌دهد که در کتاب المطلب آمده است: «و درست این است که فوت عزل نیست بلکه وکالت با فوت، همچون ازدواج به انتها می‌رسد». [۲۳، ص ۲۵۸]

از فقهای شیعی، علامه حلی می‌نویسد: «هرگاه وکیل یا موکل به سبب فوت یا جنون یا اغماء از اهلیت تصرف خارج گردد، وکالت منفسخ و باطل می‌شود.» [۱۷، ص ۱۵۶]

همچنین در میان فقهای شیعی مرحوم میرفتاح مراغی در کتاب عناوین علت بطلان



عقود جایز در صورت موت و جنون را عروض حجر و ممنوع شدن از تکلیف و تصرف معرفی کرده است. او این مطلب و استدلال را با این توجیه آورده است که: «همانا خروج از اهلیت تکلیف موجب خروج از اهلیت تصرف در اموال نیز می‌شود زیرا او محجور شده و تحت ولایت قرار گرفتن بر او ثابت می‌شود، پس در ادامه آن، تصرفاتش نافذ نیست، همچنان که اگر شروع به تصرف کند (تصرفات ابتدایی او) نیز، آن تصرف نافذ نخواهد بود.» [۳۹، ص ۴۱۰]

خلاصه پیام مرحوم مراغی این است که حجر باعث می‌شود تا شخص اهلیت تصرف بر مال خود را از دست بدهد و در تحت ولایت قرار بگیرد. پس آنچه را برای ادامه تصرف خود بنا نهاده است، نفوذ حقوقی ندارد همانطوری که نمی‌تواند در حال حجر تصرفی جدید و از ابتدا آغاز کند.

او در ادامه منظور خود را توضیح می‌دهد و می‌گوید: «برای مثال، در ودیعه و مضاربه و وکالت و سایر عقود جایز، مالک به دلیل ولایتی که بر مال خود دارد می‌تواند بیگانه‌ای را بر آن مسلط کند ولی با مرگ او مال و ولایت بر آن به وارثان انتقال می‌یابد و امر او نفوذی ندارد...» [همان]

این نظر و استدلال نیز ذهن را قانع نکرده و دارای ابهاماتی است. برای مثال، چرا در عقود جایز حجر و فوت باید نفوذ سببی را که در زمان اهلیت بنا شده است از بین ببرد؟ ولایتی که اعمال شده، با آنچه در آینده به کار می‌رود تفاوت دارد. مفروض این است که عقد جایز در زمانی بسته شده که هیچ نقضی در ولایت وجود نداشته است. پس چرا عدم اهلیت می‌تواند نهادی را که بر پا شده، ویران سازد؟

## ۲-۲-۵- اذنی بودن عقد و مهم بودن شخصیت طرفین

برخی از فقهاء دلیل انفساخ بعضی از عقود را به سبب موت و جنون، به مناسبت اذنی بودن این عقود دانسته‌اند و به لزوم و جواز در این مورد نقشی قائل نشده‌اند و همانطور که قبلاً نیز بیان شد، صرف جایز بودن دلیل انفساخ نمی‌تواند باشد زیرا هبه که عقدی جایز است فوت و جنون طرفین نه تنها منفسخ‌کننده نیست بلکه موجب لازم شدن عقد هبه می‌گردد. (ماده ۸۰۵ ق.م)

صاحب حدائق در این زمینه می‌نویسد: «و وکالت به سبب فوت مشروطه منفسخ و باطل می‌شود، نه از این حیث که وکالت از عقود جائز بوده و شأن این نوع عقود، انفساخ

در اثر فوت است بلکه از این حیث که غرض از وکالت، اذن در تصرف است و در این مورد فقط به کسی اکتفا می شود که به او اذن داده شده که هر گاه بمیرد از این جهت عقد منفسخ می گردد همانطوری که در عقود لازمی که چنین غایتی داشته باشد وضعیت بدین منوال است؛ مثل اجاره‌ای که در ضمن آن شرط شده شخص خود اجیر کاری را انجام دهد که با فوت او اجاره منفسخ می گردد.» [۸، ج ۲۰، ص ۲۵۸]

علامه بحرانی در باب موارد بطلان وکالت به مورد موت وکیل و موکل اشاره می کند و می نویسد: «دلیل بطلان در صورت فوت وکیل کاملاً روشن است، ولی دلیل بطلان در صورت فوت موکل این است که به آنچه وکالت داده بود با مرگش به غیر منتقل می شود، در نتیجه تصرف در آن جایز نیست مگر با اذن کسی که مورد وکالت به او منتقل شده است و دلیل دیگر اینکه عقد وکالت جایز بوده و منوط به اذن موکل می باشد، در حالیکه بعد از فوت او، رضایت آن‌ها محقق نیست.» [همان، ج ۲۲، ص ۲۲]

مطابق این مبنا به نظر می رسد چنین مبنا و معیاری برای انفساخ عقد جایز (وکالت) صحیح باشد، زیرا اذنی بودن عقد و رابطه آن با شخصیت طرفین را مبنای انفساخ می داند و جواز و لزوم را معلول و تابع اذن و اباحه یا التزام در عقد می داند، استقراء در اعمال حقوقی قابل رجوع یا قابل فسخ نیز مؤید این ادعا می باشد که هر جا مقصود دو طرف ایجاد حق و تکلیف نباشد و تنها اراده آن‌ها بر این باشد که در انجام دادن کاری به دیگری نیابت دهند، یا نظارت خود را برای اجرای آن کار به گونه‌ای باقی گذارند و از اراده آن‌ها فقط اختیار و اباحه ایجاد شود، عقد جایز است. برعکس، در مواردی که هدف عمده ایجاد تکلیف یا ایجاد و انتقال حق عینی به شکل الزام آور باشد، عقد لازم است.

برای مثال هبه که عقدی جایز است و با مرگ و جنون واهب یا متهدب منفسخ نمی شود، به دلیل این است که اثر آن ایجاد اذن و اباحه نمی باشد، همچنین مرگ شوهر در دوران عده طلاق رجعی باعث انحلال آن ایقاع (طلاق) نمی گردد و جنون موصی در فاصله انشاء وصیت و فوت باعث بطلان وصیت نمی شود، به دلیل این است که هدف عمده در این اعمال حقوقی ایجاد اختیار و اباحه نیست، ولی در مضاربه، شرکت، ودیعه، عاریه، وکالت و جعاله که هدف عمده، اعطای اذن و نیابت است هم جایز است و هم با مرگ و حجر یکی از طرفین منفسخ می گردد. [۳۴، ج ۱، صص ۴۸ و ۴۹ همان، ج ۵، صص ۳۶۸ و ۳۶۹]

لازم به ذکر است که در عقود اذنی، غالباً طرفی مالک است که به دیگری اذن تصرف

در مال خود را می‌دهد. این تصرف گاه به نیابت انجام می‌شود [وکالت] و گاه تصرفی به نفع هر دو طرف است (مضاربه، جعاله و شرکت) و گاه نیز نفع آن به عامل (عاریه) یا مالک (ودیعه) می‌رسد و در هر حال اذن دهنده مایل است امکان نظارت در کار عامل را داشته باشد. وابسته بودن مفاد عقد به استمرار تراضی، به جای این که اثر عقد را از آن جدا سازد، به آن پیوسته نگاه می‌دارد و با شخصیت اذن دهنده پیوند می‌دهد، چندان که از بین رفتن پایگاه و منبع اذن، باعث قطع آن و در نتیجه انفساخ عقد می‌شود. شخصیت طرفین باعث ایجاد اعتماد متقابل در عقود اذنی می‌شود. شخصیت هر کدام انگیزه دیگری در انعقاد قرارداد بوده و با فوت هر یک یکی از ارکان عقد بر هم می‌خورد. در چنین حالتی، برای مالک قابل تحمل نیست که ناگهان با قیّم یا وارثانی ناشناخته روبرو شود. بنابراین، اگر قانونگذار بخواهد از قصد مشترک و مبنای تراضی پیروی کند، باید مرگ و حجر عامل و وکیل و امین را سبب انفساخ عقد قرار دهد.

### ۲-۳- نظر مخالف

لازم به ذکر است که یکی از اندیشمندان معاصر علم حقوق، قاعده انحلال عقود جایز به موت و جنون احد طرفین را غلط مشهور به حساب آورده و می‌نویسد: «اما چون غلطی مشهور از فقه جمهور به فقه امامیه وارد شده و جاخوش کرده است ناگزیرم برای علاج و ریشه‌کن کردن آن غلط از اذهان آیندگان، قدری قلم را بر آن بگردانم...» [۱۱، ص ۱۳۴] ولی با توضیحات مذکور معلوم می‌گردد، دلیل و استدلال فوق (اذنی بودن عقد و اهمیت شخصیت طرفین) پاسخی برای ایراد اندیشمند مذکور می‌باشد.

### ۳- موت وکیل دوم یا وکلای بعدی در صورت توکیل غیر توسط وکیل اول

با بررسی اقوال فقهای متقدم و متأخر می‌توان گفت که عدم جواز وکیل قرار دادن شخص دیگر توسط وکیل، قاعده‌ای مسلم می‌باشد، مگر اینکه موکل اذن صریح یا ضمنی برای حق توکیل داده باشد. عبارت فقهاء در این مورد به دو دسته قابل تقسیم است. عبارات بعضی از فقهاء به دلالت التزامی مؤید این قاعده است ولی عبارات سایر فقهاء صریحاً و به دلالت مطابقی ادعای فوق را اثبات می‌کند. عبارت اکثر فقهای دسته اول بدین شکل مطرح شده است که: «وکیل اختیار تصرف را ندارد، مگر به مقداری که اذن موکل از جهت نطق (صریحاً) یا عرف شامل آن شود.» [۱۶، ۴۷ و ۱۳، ص ۳۵۸،

همچنین ۳۲، ص ۲۳۷، همچنین ۲۷، ج ۲۱، ص ۱۸۵، همچنین ۴۰، صص ۴۷ و ۴۸ [همچنین ۲۵، ص ۳۶۴؛ و ۲، ص ۸۷، همچنین ۳۱، ص ۳۲۲، همچنین ۲۸، ص ۱۵۹، همچنین ۲۷، ج ۲۱، ص ۴۵؛ و ۱۳، ص ۴۲۴؛ ۵، ص ۵۱۲، مسأله ۱۹]

حال با فرض اینکه موکل حق توکیل به وکیل داده باشد، این سؤال مطرح می‌شود که وکیل دوم، وکیل موکل محسوب می‌شود یا وکیل برای وکیل اول می‌باشد؟ در پاسخ به این سؤال موضوع در سه حالت مورد بحث قرار می‌گیرد:

- ۱) موکل تصریح کند که وکیل برای موکل وکیل انتخاب کند (بگیرد).
- ۲) موکل تصریح کند که وکیل برای خودش (برای وکیل اول) وکیل بگیرد.
- ۳) موکل به طور مطلق اذن توکیل صادر کند و مشخص نکند که وکیل دوم برای موکل وکیل باشد یا برای وکیل اول.

در حالت اول مسلماً وکیل دوم وکیل برای موکل می‌باشد نه برای وکیل اول. فلذا در این حالت وکیل دوم در عرض وکیل اول قرار می‌گیرد و مرگ و جنون وکیل اول تأثیری در وکالت جدید ندارد ولی با فوت موکل رابطه وکالت اول و دوم قطع می‌شود و عقد وکالت منفسخ می‌گردد. لیکن با مرگ یا جنون وکیل اول تأثیری در قوام وکالت جدید ایجاد نمی‌شود و همچنین وکیل اول نمی‌تواند وکیل دوم را از سمت وکالت عزل نماید. ولی چنانچه موکل اذن دهد که وکیل اول برای خودش وکیل بگیرد (یعنی برای وکیل اول) در این صورت هر کدام از موکل و وکیل اول می‌توانند وکیل دوم را عزل نمایند و در صورت فوت وکیل اول وکالت دوم و وکالت اول هر دو منفسخ می‌شود زیرا وکالت دوم فرع بر وکالت اول می‌باشد. ولی در صورتیکه وکیل دوم بمیرد، وکالت اول منفسخ نمی‌شود زیرا وکالت اول فرع بر وکالت دوم نمی‌باشد. [۲۵، ص ۳۷۱، همچنین ۱۷، ص ۲۷ و ۱۸، ص ۳۵۱؛ و ۱۰، ص ۲۸۸؛ و ۹، صص ۳۷۵ و ۳۷۶، همچنین ۴۰، ص ۴۹، همچنین ۳۷، صص ۱۱۵۹ و ۱۱۶۰]

اشکال و بحث در جایی است که اذن موکل به وکیل اول مطلق بوده و هیچ نوع

تصریح و قیدی به همراه نداشته باشد. یعنی مشخص نکند که وکیل دوم را برای موکل انتخاب کند یا برای وکیل اول. در این حالت شک و تردید به وجود می‌آید و با توجه به اینکه آثار حقوقی متفاوتی می‌تواند برای هر حالت به وجود آید، لذا باید با استدلال حکم را مشخص نمود.

۳-۱) برخی از فقهاء معتقدند که در این حالت وکیل دوم وکیل موکل اول محسوب می‌شود. شافعی در این مورد بعد از بیان دو قول، قول وکیل موکل بودن را صحیح‌تر دانسته است. [۱۷، صص ۲۹ و ۲۸، همچنین ۳۷، ص ۱۱۶۰]

البته ماوردی (شافعی مذهب) نظر شافعی را بیان نموده ولی نظر خودش را به این شکل بیان می‌کند: «اگر اذن موکل برای توکیل مطلق باشد: نگاه می‌شود به اینکه آیا موکل شخص خاص را برای وکالت دوم تعیین نموده و اسم برده یا نه؟ در صورت تعیین، وکیل دوم، وکیل موکل محسوب می‌شود زیرا در تعیین شخص توسط موکل تنبیهی برای وکیل خود موکل بودن وجود دارد. ولی اگر شخص خاصی را تعیین نکرده باشد در آن دو وجه است:

**وجه اول:** وکیل موکل باشد، مثل وکیل اول که با عزل وکیل اول، وکیل دوم منعزل نمی‌شود، زیرا جواز توکیل او با اذن موکل معتبر بوده است.

**وجه دوم:** وکیل دوم، وکیلی برای وکیل اول محسوب می‌شود نه وکیل موکل، که با عزل وکیل اول، وکیل دوم نیز منعزل می‌شود، زیرا وکالت دوم به رأی وکیل اول بوده که عزل گردیده است.

بنا به این وجه وکیل دوم با سه چیز منعزل می‌شود:

- یا با عزل شدن وکیل اول توسط موکل.

- یا با عزل کردن وکیل دوم توسط وکیل اول.

- یا با عزل کردن وکیل دوم، توسط موکل.

ولی در وجه اول، وکیل دوم منعزل نمی‌شود مگر با عزل شدن توسط موکل اصیل».

[۳۲، همان]

حنابله نیز در حالت اطلاق، وکیل دوم را وکیل موکل اصیل می‌دانند.

علامه حلی نیز به این نظر معتقد شده و می‌نویسد: «هرگاه موکل به وکیل اذن در توکیل بدهد، صحیح است و وکیل دوم، وکیل موکل اصیل محسوب می‌شود که با موت و عزل وکیل اول، وکیل دوم منعزل نمی‌شود و وکیل اول نمی‌تواند وکیل دوم را عزل

نماید. [۱۶، ص ۳۱ و ۱۸، ص ۳۵۱] ماده ۱۴۶۶ قانون مدنی مصر همین نظر را برگزیده و صراحتاً اعلام می‌دارد که در این حالت، وکیل دوم، وکیل موکل محسوب می‌شود نه وکیل اول. [۱۶، ص ۱۱۵۹] نظریه مشورتی شماره ۱۸۰۹، ۷ مورخ ۱۲، ۵، ۱۳۶۲ ظهور دارد در اینکه وکیل دوم وکیل موکل اصیل است.

۲-۳) برخی از فقهاء معتقدند که در این حالت وکیل دوم برای وکیل اول، وکیل محسوب می‌شود.

شهید ثانی در شرح لمعه می‌نویسد: «ولی اگر موکل تصریح نکند و مطلق حق توکیل بدهد، در اینکه آیا وکیل دوم، وکیل وکیل اول است یا وکیل موکل و یا اینکه وکیل اول مخیر است او را وکیل کدامیک معین کند، وجوهی است ... وکیل وکیل اول بودن وجیه‌تر است.» [۹، صص ۳۷۵ و ۳۷۶]

در میان مذاهب اهل سنت، فقه حنفی نیز معتقد است که در این حالت وکیل دوم، وکیل وکیل اول است نه وکیل موکل.

۳-۳) **نظریه تفصیل:** برخی از فقهاء در حالت اطلاق قائل به تفصیل شده و می‌گویند: «... ولی اگر مطلق اذن دهد، اگر به او وکالت دهد در اینکه وکیل انتخاب کند، مثل اینکه بگوید تو را وکیل نمودم در اینکه غیر خودت را وکیل کنی، پس این نوع اذن دادن، اذن برای توکیل غیر برای موکل است ولی اگر مجرد اذن در توکیل باشد، مثل اینکه بگوید غیر خودت را وکیل کن، این اذن در توکیل او برای خود وکیل اول محسوب می‌شود (علی تأمل).» [۵، ص ۵۱۲، مسأله ۱۹]

البته همانطور که در نظریه اول بیان شد، ماوردی از علمای شافعی نیز قائل به تفصیل شده و معتقد است که در حالت اطلاق اذن، اگر موکل شخص خاصی را تعیین کرده باشد، ظهور در وکیل موکل بودن است، زیرا از تعیین شخص به خصوص غرض خاصی داشته که برای موکل وکیل انتخاب گردد نه برای وکیل اول، ولی اگر اسم خاصی را بر زبان جای نکند وکیل دوم وکیل وکیل اول خواهد بود. [۳۷، همان]

۴-۳) **نظریه تخییر:** محقق حلی و مرحوم نجفی کاشف الغطاء معتقد هستند که در صورت اطلاق اذن موکل، وکیل به اقتضای واژه اذن مخیر است که وکیل را برای خود یا برای موکل تعیین کند. [۳۸، ص ۱۶۱، همچنین ۴۱، ص ۳۸]

#### ۴- وکالت‌نامه‌ها و تفویض وکالت‌های عصر حاضر

با توجه به مطالب فوق مشخص می‌شود که در صورت وکیل موکل محسوب شدن وکیل

دوم، فوت وکیل اول تأثیری در وکالت جدید نخواهد داشت و وکیل جدید می‌تواند موضوع وکالت اولیه را پیگیری نماید و در صورت وکیل وکیل اول محسوب شدن، با فوت وکیل اول وکالت جدید به همراه وکالت اولیه منفسخ می‌گردد [با توجه به قطع اذن و عدم استمرار اذن].

با توجه به اینکه در فرم‌های تفویض وکالت دفاتر اسناد رسمی نام موکل اولیه در صدر فرم به عنوان موکل درج می‌گردد و با توجه به اینکه عنوان تفویض را هم در خود دارد، فلذا فوت وکیل‌های قبلی مسلماً در وکالت جدید و وکالت اولیه تأثیری نخواهد داشت و آوردن نام موکل اولیه در قرارداد جدید خود قرینه و اماره‌ای برای وکیل محسوب شدن وکیل جدید می‌باشد.

#### ۵- وکالت و نمایندگی در عرصه حقوق تجارت

نهاد حقوقی مشابه وکالت در حقوق تجارت ایران قائم مقام تجارته، نماینده تجارته، حق‌العمل کاری است. مطابق ماده ۳۹۵ قانون تجارت قائم مقام تجارته کسی است که رئیس تجارتخانه او را برای انجام کلیه امور مربوطه به تجارتخانه یا یکی از شعب آن نایب خود قرار داده و امضای او برای تجارتخانه الزام‌آور است. سمت مزبور ممکن است کتباً داده شود یا عملاً.

عمده مباحث وکالت در عرصه حقوق تجارت را می‌توان در دو بخش کلی به بحث گذاشت. یکی نمایندگی در صدور اسناد تجارته و دیگری نمایندگی اشخاص حقوقی (شرکت‌ها):

#### ۵-۱- نمایندگی در صدور اسناد تجارته و تاثیر فوت در اعتبار آنها

ماده ۱۹ قانون صدور چک و ماده ۱۹۰ آئین‌نامه اجرای اسناد رسمی، مقررات صریحی در خصوص تجویز صدور چک به نمایندگی و نحوه مسئولیت اصیل و نماینده دارد. ماده ۱۹ قانون صدور چک مقرر می‌دارد: «در صورتی که چک به وکالت یا نمایندگی از طرف صاحب حساب اعم از شخص حقیقی یا حقوقی صادر شده باشد، صادرکننده چک و صاحب حساب متضامناً مسئول پرداخت وجه چک بوده و اجرائیه و حکم ضرر و زیان بر اساس تضامن علیه هر دو صادر می‌شود...». همچنین ماده ۱۹۰ آئین‌نامه اجرای مفاد اسناد رسمی لازم‌الاجراء در به رسمیت شناختن صدور چک توسط نماینده و مسئولیت او بیان می‌کند: «در صورتی که چک به وکالت یا نمایندگی از طرف حساب صادر شده باشد صادرکننده چک و صاحب حساب متضامناً مسئول پرداخت وجه چک بوده و به تقاضای بستانکار اجرائیه علیه آنها براساس تضامن صادر می‌شود.»

با ملاحظه دو ماده فوق واضح است که اولاً صدور چک به نمایندگی در حقوق ایران پذیرفته شده است. ثانیاً اگر چکی توسط نماینده صادر شود، قواعد حاکم بر اسناد تجاری در این خصوص جاری می‌گردد نه قواعد نمایندگی؛ زیرا بر اساس قواعد حاکم بر نمایندگی علی‌الاصول هر عملی که نماینده به نام اصیل در حدود اذن کرده باشد حقوق و مسئولیت‌های ناشی از عمل مزبور متوجه اصیل بوده و نماینده نه حقی برده و نه مسئولیتی می‌پذیرد ولی مطابق مادتين مذکور مسئولیت کیفری فقط متوجه نماینده است ولی مسئولیت حقوقی بصورت تضامنی متوجه هر دو (اصیل و نماینده) است. [۷، ص ۳۴۱] اما اینکه فوت صادرکننده چک (اعم از نماینده یا اصیل) چه تاثیری در اعتبار سند تجاری و پرداخت آن دارد باید گفت طبق نظریه‌های مشورتی شماره ۷/۱۹۵۴ مورخ ۶۲/۵/۲۶ و نظریه شماره ۷/۶۶۳۰ مورخ ۶۶/۱۲/۱۰ فوت صادر کننده چک مانع از پرداخت وجه چک از طرف بانک محال علیه نیست زیرا طبق ماده ۳۱۰ قانون تجارت به محض صدور چک صاحب حساب وجه آن را به شخص دیگری واگذار کرده است مگر اینکه دستور عدم پرداخت آن از طرف مقامات قضائی صادر شده باشد.

بنابر این اگر صادر کننده بعد از صدور چک و قبل از وصول آن فوت نموده یا محجور شود از آنجا که طبق ماده ۳۱۰ قانون تجارت با صدور چک محل آن به دارنده منتقل می‌شود لذا دارنده مالک محل چک شده و می‌تواند وجه چک را از بانک مطالبه نماید و فوت حجر وی مانع وصول چک از بانک نیست. چون وجه مزبور در واقع متعلق به متوفی (نماینده) یا محجور نمی‌باشد و از اموال دارنده چک محسوب می‌شود.

ماده ۱۴ مقررات و شرایط عمومی حساب جاری که توسط صاحب حساب و بانک مورد پذیرش قرار می‌گیرد و مابین طرفین معتبر و لازم‌الاجرا است نیز مؤید نظریه فوق است: «... پس از فوت مشتری نیز چک‌هایی را که تاریخ صدور آن مقدم بر تاریخ فوت باشد با احراز سایر شرایط پرداخت خواهد نمود». [۱۵، ص ۲۷۳]

## ۵-۲- نمایندگی اشخاص حقوقی و تاثیر انحلال آنها در اعمال حقوقی

شخص حقوقی نیز مثل شخص حقیقی ممکن است اداره امور را اصالتاً یا وکالتاً انجام دهند. در شخص حقیقی، وکیل تابع نظریه اصیل «موکل» است و تحقق خواسته‌ها و تصمیمات او را دنبال می‌کند؛ ولی در شخص حقوقی اراده افراد تشکیل دهنده آن فقط تا مرحله انتخاب مدیران مؤثر است و پس از آن، مدیران مجری قانون و مقررات اساسنامه و مسئول اجرای صحیح آن می‌باشند، نه اراده شخصی افراد تشکیل دهنده شخص حقوقی.



زوال نمایندگی در شخص حقیقی، تابع احکام وکالت در فقه و حقوق مدنی بوده و در اثر عزل یا استعفا یا موت یا جنون واقع می شود؛ ولی زوال نمایندگی (مدیریت مدیران) در شخص حقوقی تابع تشریفات مقرر در قانون تجارت است. یعنی با انقضای مدت نمایندگی مقرر در قانون و اساسنامه که تاریخ آغاز آن، طبق مقررات آگهی شده است صورت می گیرد و فوت یا استعفا یا سلب شرایط از یک یا چند نفر از مدیران، سبب زوال نمایندگی هیئت مدیره نیست بلکه اگر در اثر وقایع مذکور تعداد اعضای هیئت مدیره از حداقل مقرر در قانون کمتر شود، طبق اساسنامه از وجود اعضای علی‌البدل استفاده می شود و الا برای تصدی محل‌های خالی در هیئت مدیره با دعوت از مجمع عمومی عادی اقدام به تکمیل هیئت مدیره و تعیین جانشین مدیران متوفی یا مستعفی یا مسلوب‌الشرایط می شود.

ولی باید گفت که شخص حقوقی نیز مثل شخص حقیقی از بین می رود ولی از بین رفتن شخص حقیقی با فوت او و ابطال شناسنامه و ثبت واقعه فوت در دفتر متوفیات ثبت احوال احراز می شود، در صورتی که از بین شخص حقوقی با اعلام انحلال و ثبت آن در دفتر ثبت تجاری و آگهی مراتب برای اطلاع عموم محقق می گردد. [۶، ص ۱۳۳] البته لازم به ذکر است که با انحلال شرکت تجاری شخصیت حقوقی شرکت بطور قطع از بین نمی رود بلکه بدلیل اینکه برخلاف انسان، دارایی موجود شرکت پس از انحلال به شخص دیگری منتقل نمی شود و میان شرکاء که مالک واقعی آن هستند، تقسیم می گردد. از آنجا که لازم است دارایی شرکت در زمان تصفیه باقی باشد، شرکت باید دارای شخصیت حقوقی باقی بماند. در مورد بقای شخصیت حقوقی شرکت تجاری در زمان تصفیه مطلب صریح و نصی وجود ندارد ولی از مجموع مواد راجع به تصفیه امور شرکت‌ها (مواد ۲۰۲ لغایت ۲۱۸ ق.ت) به خصوص ماده ۲۰۸ این قانون می توان آن را استنباط کرد. زیرا شخصی که می تواند متعهد شود، الزاما دارای شخصیت حقوقی است.

البته نمی توان در حال تصفیه معاملات جدیدی را بنام شرکت منعقد کرد، مگر معاملاتی که برای امر تصفیه شرکت ضروری است، چه شخصیت حقوقی شرکت در زمان تصفیه فقط برای امور تصفیه باقی می ماند. [۴، ص ۵۸]

با وجود این باید گفت در صورتی که شرکت قبل از انحلال برای یک تحقیقی یا حقوقی وکالت برای انجام امری داده باشد و قبل از انجام موضوع وکالت شرکت موکل منحل و سپس تصفیه شود و شخصیت حقوقی او از بین برود، وکالت مذکور نیز منفسخ

می‌گردد. مطابق نظریه شماره ۳۸۷۶/۷-۱۹/۴/۱۳۸۱ اداره حقوقی قوه قضائیه: «هرچند در ماده ۶۷۸ قانون مدنی انحلال شرکت یا شخصیت حقوقی پیش‌بینی نشده است و این به علت آن است که ماده مذکور بیشتر ناظر به اشخاص حقیقی است ولی با توجه به بند ۳ آن ماده در صورت انحلال شرکت تجاری یا ورشکستگی آن و به‌طور کلی در صورت انحلال شخص حقوقی، وکالت آن نیز منتفی می‌شود زیرا موکلی که بتواند مورد وکالت را انجام دهد وجود ندارد تا وکیل به نمایندگی او آن را اعمال نماید و همچنین اگر شخص حقوقی وکیل باشد و منحل شود دیگر شخصی که بخواهد مورد وکالت را انجام دهد موجود نخواهد بود».

با وجود این برخی از حقوق دانان با استناد به: منصوص بودن طرق انقضای وکالت، اختصاص واقعه «موت» به اشخاص حقیقی، اصل اعتبار اسناد رسمی، اصل بقای روابط ناشی از عقود و قراردادهای، اعتقاد دارند که وکالت‌های قبلی شرکت منحل و تصفیه شده اعتبار خود را از دست نداده، منفسخ نمی‌شوند و به قوت خود باقی هستند. [۱۲، ص ۵۹]

چنانکه شرکتی با حق توکیل از یک شخص موضوع وکالت را به شخص دیگری تفویض کند و سپس شرکت منحل و تصفیه شود، انحلال آن شرکت با استدلالاتی که مطرح شد، تاثیری در قوام وکالت نخواهد داشت و منفسخ نخواهد شد.

### - نتیجه‌گیری

با در نظر گرفتن تعاریف مطرح شده برای وکالت، نتیجه گرفته می‌شود که وکالت یک عقد اذنی محسوب می‌شود نه ایقاع.

با توجه به اذنی بودن عقد وکالت و لزوم استمرار اذن در مراحل اجرای قرارداد، در صورت فوت یا عارض شدن جنون به علت قطع شدن اذن از طرف صادر کننده آن، عقد وکالت منفسخ می‌گردد.

همچنین در صورتی که موکل اذن توکیل برای وکیل اول صادر کند و اذن مذکور مطلق باشد و مشخص نشود که وکیل دوم وکیل برای موکل باشد، برای وکیل اول، در صورتی که اسم شخص خاصی را موکل تعیین نکند، وکیل دوم وکیل وکیل اول محسوب خواهد شد ولی در صورتی که موکل شخص خاصی را تعیین نماید، وکیل دوم، وکیل موکل محسوب می‌گردد.

به دلیل اینکه در فرم‌های جدید وکالت‌نامه دفاتر اسناد رسمی اسم موکل در صدر

قرارداد ذکر می‌گردد و از طرفی عنوان قرارداد تفویض وکالت می‌باشد لذا فوت وکیل اول تأثیری در قرارداد جدید نداشته و وکیل جدید وکیل موکل محسوب می‌شود. فوت صادرکننده اسناد تجاری به عنوان نماینده تاجر اصیل تأثیری در اعتبار و مطالبه وجه آن از بانک محال علیه ندارد. در صورتی که شرکت یا شخص حقوقی با حق توکیل از شخصی وکالتی را قبول کرده و موضوع وکالت را به شخص دیگری تفویض نموده باشد، انحلال شرکت و شخص حقوقی نیز تأثیری در اعتبار وکالت‌های قبلی ندارد و وکالت منفسخ نمی‌شود.

### منابع

- [۱]. قرآن مجید
- [۲]. ابن ادریس، محمد بن منصور بن احمد، [حلی]، [۱۴۱۰ ق]، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، ج ۲، چ دوم، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- [۳]. ابن منظور، محمد بن مکرم، [ابوالفضل جمال الدین]، ۱۴۱۴ ق، لسان العرب، ج ۱۱، چ سوم، بیروت، دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع - دارصادر.
- [۴]. اسکینی، ربیعا، ۱۳۸۷، حقوق تجارت شرکت‌های تجاری، ج ۱، چ سیزدهم، تهران، سمت.
- [۵]. اصفهانی، ابوالحسن، ۱۴۲۲ ق، وسیلة النجاة مع الحواشی الامام الخمينی، چ اول، قم، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- [۶]. افتخاری، جواد، ۱۳۷۹، اشخاص و تکالیف آنها، چ اول، تهران، ققنوس.
- [۷]. امیر معزی، احمد، ۱۳۸۸، نیابت در روابط تجاری و مدنی، چ اول، تهران، دادگستر.
- [۸]. بحرانی آل عصفور، یوسف بن احمد بن ابراهیم، ۱۴۰۵ ق، الحدائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة، ج ۲۰ و ۲۲، چ اول، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- [۹]. جبعی عاملی، زین‌الدین [شهید ثانی]، ۱۴۱۰ ق، الروضة البهية فی شرح اللمعة الدمشقية، ج ۴، چ اول، قم، کتابفروشی داوری.
- [۱۰]. \_\_\_\_\_، ۱۴۲۵ ق، مسالک‌الافهام، ج ۵، چ سوم، قم، مؤسسه المعارف الاسلامیه.
- [۱۱]. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، ۱۳۸۸، الفارق دائرة المعارف عمومی حقوق، ج ۵، چ دوم، تهران، کتابخانه گنج دانش.
- [۱۲]. \_\_\_\_\_، ۱۳۸۰، فلسفه حقوق مدنی، ج ۲، چ اول، تهران، کتابخانه گنج دانش.
- [۱۳]. حائری، سیدمحمد مجاهد طباطبایی [بی‌تا]، کتاب المناهل، چ اول، قم، مؤسسه آل‌البتیت علیهم‌السلام.

- [۱۴]. الحدادی العبادی الیمنی، أبوبکر بن علی بن محمد [الزَّیْدِی] [المتوفی: ۸۰۰هـ]، [بی تا]، *الجوهرة النيرة*، ج ۳، [بی جا]، [بی نا].
- [۱۵]. حسن زاده، حیدر، ۱۳۹۳، *حقوق تجارت اسناد تجارتي*، چ اول، تهران، مجمع علمی و فرهنگی مجد.
- [۱۶]. حلی، حسن بن یوسف [علامه]، ۱۴۲۰ق، *تحریر الاحکام الشرعية با تصحیح ابراهیم بهادری*، ج ۳، قم، مؤسسه امام صادق.
- [۱۷]. \_\_\_\_\_، ۱۴۱۴ ق، *تذکرة الفقهاء*، ج ۱۵، چ اول، قم، مؤسسه آل البيت.
- [۱۸]. \_\_\_\_\_، ۱۴۱۳ ق، *قواعد الاحکام فی معرفة الحلال و الحرام*، ج ۲، چ اول، قم، دفتر نشر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- [۱۹]. خوانساری، سیداحمد بن یوسف، ۱۴۰۵ ق، *جامع المدارک فی شرح مختصر النافع*، ج ۳، چ دوم، قم، مؤسسه اسماعیلیان.
- [۲۰]. دهخدا، علی اکبر، ۱۳۷۲، *لغت نامه*، مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه تهران.
- [۲۱]. رستم بازلبنانی، سلیم، ۱۴۰۶ق، *شرح المجلة*، بیروت، دارالکتاب العلمية.
- [۲۲]. زین الدین بن ابراهیم بن محمد، المعروف بابن نجیم المصری [المتوفی: ۹۷۰هـ]، [بی تا]، *البحر الرائق شرح كنز الدقائق*، ج ۷، چ دوم، دارالکتاب الإسلامی.
- [۲۳]. الشریینی، محمد الخطیب، ۱۴۱۵ ق، *مغنی المحتاج الی معرفة معانی الفاظ المنهاج*، ج ۳، چ اول، بیروت، دارالکتب العلمية.
- [۲۴]. طریحی، فخر الدین، ۱۴۱۶ ق، *مجمع البحرين*، ج ۵، چ سوم، تهران، کتابفروشی مرتضوی.
- [۲۵]. طوسی، ابوجعفر، محمد بن حسن، ۱۳۸۷ ق، *المبسوط فی فقه الإمامیة*، ج ۲، چ سوم، تهران، المكتبة المرتضوية لإحياء الآثار الجعفرية.
- [۲۶]. طوسی، محمد بن علی بن حمزه، ۱۴۰۸ ق، *الوسيلة إلى نيل الفضيلة*، چ اول، قم، انتشارات کتابخانه آية الله مرعشی نجفی (ره).
- [۲۷]. عاملی، سیدجواد بن محمدحسینی، ۱۴۱۹ ق، *مفتاح الكرامة فی شرح قواعد العلامة [ط - الحديثة]*، ج ۱۶ و ۲۱، چ اول، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- [۲۸]. عاملی، شهید اول، محمد بن مکی، ۱۴۱۰ ق، *اللمعة الدمشقية فی فقه الإمامیة*، چ اول، بیروت، دار التراث - الدار الإسلامیة.
- [۲۹]. فراهیدی، خلیل بن احمد، ۱۴۱۰ ق، *کتاب العین*، ج ۵، چ دوم، قم، نشر هجرت.
- [۳۰]. الفرغانی المرغینانی، علی بن أبی بکر بن عبد الجلیل، أبو الحسن برهان الدین [المتوفی: ۵۹۳هـ] - [بی تا]، *الهدایة فی شرح بدایة المبتدی*، ج ۳، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- [۳۱]. قمی، سیدصادق حسینی روحانی، ۱۴۱۲ ق، *فقه الصادق علیه السلام [لروحانی]*، ج ۲۰، اول، قم، دارالکتاب - مدرسه امام صادق علیه السلام.

- [۳۲]. عاملی، کرکی، محقق ثانی، علی بن حسین، ۱۴۱۴ ق، جامع المقاصد فی شرح القواعد، ج ۸، دوم، قم، مؤسسه آل‌البیت علیهم السلام.
- [۳۳]. کاتوزیان، ناصر، ۱۳۸۵، عقود معین، ج ۴، چ پنجم، تهران، شرکت سهامی انتشار.
- [۳۴]. \_\_\_\_\_، ۱۳۹۳، قواعد عمومی قراردادها، ج ۱ و ۵، چ هشتم، تهران، شرکت سهامی انتشار.
- [۳۵]. کاشانی، ابی‌بکر بن مسعود، ۱۹۸۲م، بدایع الصنایع فی ترتیب الشرائع، ج ۶، بیروت، دارالکتاب العربی.
- [۳۶]. کیدری، قطب‌الدین، محمد بن حسین، ۱۴۱۶ ق، إصباح الشیعة بمصباح الشریعة، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام.
- [۳۷]. ماوردی بصری، محمد بن حبیب، [بی‌تا]، الحاوی الکبیر، ج ۶، [بی‌جا، بی‌نا]
- [۳۸]. محقق حلّی، نجم‌الدین، جعفر بن حسن، ۱۴۰۸ ق، شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، ج ۲، چ دوم، قم، مؤسسه اسماعیلیان.
- [۳۹]. مراغی، سید میر عبد الفتاح بن علی حسینی، ۱۴۱۷ ق، العناوین الفقہیة، ج ۲، چ اول، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- [۴۰]. موسوی خمینی، روح‌الله، ۱۳۸۹، ترجمه تحریر الوسیله، ج ۲، چ سوم، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- [۴۱]. نجفی کاشف‌الغطاء، عباس، ۱۴۲۴ ق، منهل الغمام فی شرح شرایع الاسلام، ج ۲، نجف اشرف، مؤسسه کاشف‌الغطاء.
- [۴۲]. نجفی، محمد حسن، [صاحب جواهر]، ۱۴۰۴ ق جواهر الکلام فی شرح شرایع الإسلام، ج ۲۷، چ هفتم، بیروت، دار إحياء التراث العربی.
- [۴۳]. نجفی، کاشف‌الغطاء، محمد حسین بن علی بن محمد رضا، ۱۳۵۹ ق، تحریر المجله، ج ۲، چ اول، نجف اشرف، المكتبة المرتضوية.
- [۴۴]. واسطی، زبیدی، حنفی، محب‌الدین، سید محمد مرتضی حسینی، ۱۴۱۴ ق، تاج العروس من جواهر القاموس، ج ۱۵، چ اول، بیروت، دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع.
- [۴۵]. یزدی، سید محمد کاظم طباطبایی، ۱۴۱۴ ق، تکملة العروة الوثقی، ج ۱، چ اول، قم، کتابفروشی داوری.



